

کشانیان و داستانهای « ملی ایران »

در شاهنامه استاد طوس چند بار به کلمه «کشانی» و بنام پهلوانانی مانند کاموس کشانی و اشکیوس کشانی باز میخوریم. مقاله حاضر برای بحث در باب این قوم و پهلوانان آنان است. کلمه کشانی در شاهنامه که

امروز آنرا باشتیبه بفتح اول میخوانیم قاعدتاً باید به ضم اول خوانده شود زیرا بازمانده از نام «کوشان» و خاطره یی از امپراطوری وسیع کوشانی است که در دوره اشکانی و قسمتی از اوایل عهد ساسانی در مرزهای شرقی و شمال شرقی ایران از اواسط آسیا تا مصب رودخانه سند گسترده و یکی از سه امپراطوری قوی آن روزگار

تعلیم

فبیح الله صفا

« دکتر در ادبیات فارسی »

نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بود که مراد از دوتای دیگر شاهنشاهی ایران و امپراطوری روم شرقیست . تاریخ این امپراطوری وسیع و قدرتمند که مدتها موجب اشتغال خاطر همسایگان ، علی الخصوص شاهنشاهان اشکانی در سرحدات شرقی ممالک آنان ، بوده از جهات گوناگون قابل مطالعه است زیرا تمدن و فرهنگی که در بیشتر نواحی آن امپراطوری بزرگ رایج بوده غالباً تحت تأثیر تمدن و فرهنگ ایرانی واقع بوده و با آن ارتباط مستقیم داشته است و همین امر موجب آمیختگی قسمتی از حوادث تاریخی کوشانیان و اشکانیان در داستانهای ملی ماست و بهمین سبب تحقیق در تمدن و هنر کوشانی از جمله مسائلی است که برای روشن شدن قسمتهایی از حوادث تاریخی ایران و خاصه قسمتهایی از داستانهای ملی ایران از جمله واجباتست .

نکته اساسی و مهم در این تحقیق و تحقیقاتی نظیر آن آنست که نمیتوان تمدن نواحی مختلف فلات پهناور ایران و حتی قسمت بزرگی از فلات پامیر و پاره‌یی دیگر از نواحی آسیای میانه را بدون مطالعه و یکنوع مقایسه درباره همه آنها مورد مطالعه دقیق قرار داد . در چنین مواردیست که تاریخ و باستانشناسی دست احتیاج بطرف یکدیگر دراز می کنند و از ثمرات علمی یکدیگر برخوردار میشوند .

علاوه بر این مشرق فلات ایران و نواحی مجاور آن تا دره سند از جنوب غربی و دره های سیردریا و آمویه دریا و دامنه های فلات پامیر در یک روزگار دراز صحنه وقایع بسیار مهمی بود که علمای تاریخ هنوز نتوانسته اند همه آنها را با نظم و ترتیبی چنانکه باید تدوین نمایند . علت اساسی آنست که این ناحیه وسیع در یک مدت طولانی از ادوار تاریخی مورد تاخت و تاز قبایلی بود که از بیابانهای آسیای مرکزی بنه کن و با احمال و ائقال در طلب آب و نونان بنواحی حاصلخیز جدید روی می آوردند . سکاها ، یوئه چی ها ، هفتال ها و نظایر آنان پیشروان اقوامی از قبیل غزها و قارلقها و تاتارها و مغولها و قبایل دیگرند که مدتها قسمتهای شرقی فلات ایران را میدان تاخت و تاز خود قرار می دادند . وسعت دامنه فعالیت این اقوام بستگی داشت به سردارانی که آنها را هدایت می کردند و سرداران و یا شاهانی که در برابر حملات آنان مقاومت

مینمودند؛ و مخصوصاً مرزبانانی که از دیر باز در ایالات سرحدی ایران سمت دفاع از شاهنشاهی را بر عهده می گرفتند در این زد و خورد ها سهم عمده ای را بر عهده داشتند .

در این سرزمینها بعد از فتوحات اسکندر سلو کیها و ساتراپهای یونانی و امرای هند و ایرانی و سکاها و پارتها و هندو پارتها و سیتوپارتها و یوئه چی ها و طخارها و از آن میان امپراطوری نیرومند کوشان یکی بعد از دیگری روی کار آمدند و چنان حوادث مهمی در این قسمت از آسیا ایجاد کردند که تحقیق در باره آنها و تنظیم دقیق تاریخ آنها مدتها وقت و مخصوصاً اکتشافات باستانشناسی ژرف و دقیقی لازم دارد .

طرحی که یونسکو در آخرین کنفرانس خود ، دو سال قبل ، درباره تحقیق در تاریخ تمدن و هنر آسیای مرکزی پذیرفته و اکنون در حال اجراست در حقیقت ناظر بر همین امر است . در این طرح بتمدن و هنر دوره کوشانیان اهمیت زیادی داده شده است زیرا تمدن کوشان از طرفی وارث تمام جریاناتیست که در ناحیه سند و سیستان و افغانستان امروزی و بعضی از نواحی مجاور شمالی آن از عهد هخامنشیان تا آغاز تاریخ مسیحیت روی داده بود و از طرف دیگر نماینده تمدنیست که عنصر ایرانی در آن سهم اساسی دارد و تحقیق در باره آن تمدن مساعدت مستقیمی است به محققانی که درباره تمدن و هنر ایرانی در روی فلات ایران و نواحی مجاور آن کار می کنند .

ذکر تاریخ امپراطوری کوشان در این گفتار بنظر من زائد است ولی نمیتوان فراموش کرد که این امپراطوری وسیع از اواسط قرن اول تا اواسط قرن سوم میلادی یکی از سه قدرت اساسی عالم بعد از دولت روم و دولت اشکانی شمرده میشد و باشاهنشاهی عظیم ایران رابطه جنگ و صلح و همچنین مرادوات دائم فرهنگی و مدنی داشته است . همین دولت مقتدر است که جانشینان گندوفارس Gondopharès را از میان برداشت و از جانب مغرب امپراطوری خود تا سیستان و مرو و هرات پیش آمد و پنجه در پنجه ملوک الطوائف شرقی اشکانی و حتی شاهنشاهان اشکانی در افکند و از زمان « کوجولا ، (Kujula) و « وینا ، (Wina) یعنی از آغاز عهد این دولت به بعد

مزاحم مستقیم شاهنشاهی اشکانی در مشرق و یکی از علل بزرگ اشتغالات فکری اشکانیان شده بود.

از تعداد جنگها و صلحهای کوشانیان با اشکانیان اطلاعات جامع و صریحی نداریم اما همینقدر میدانیم که کوشانیان حتی در دوره قدرت خود یعنی در عهد سلطنت «کانیشکا» (۱۴۴-۱۷۳ میلادی) نتوانستند در امپراطوری اشکانی نفوذ بیشتری از آنچه گفته شد حاصل کنند و اگرچه برخی این توقف و عدم پیشرفت را نتیجه بی میلی کوشانیان بفتح اراضی خشک مشرق ایران دانسته اند، ولی هیچ معلوم نیست که امپراطوران فاتح کوشان از سرزمینهای پر ثروت خراسان و گرگان و دهستان (منزلگاه قوم داهه) از روی میل چشم پوشی کرده و بتاخت و تازهای برای نفوذ مداوم بطرف مغرب مبادرت ننموده باشند.

این حدس را روایاتی که از منابع بودائی بدست میآید تقویت می کند زیرا بنا بر این روایات میان کانیشکا و دولت اشکانی جنگی در گرفت. قاعده این جنگ میبایست در عهد بلاش سوم که از ۱۴۸ تا ۱۶۹ میلادی سلطنت کرده است رخ داده باشد، و مثلاً کوشانیان درین اوقات از گرفتاری بلاش با رومیان و جنگهای متمادی که با آنها داشته است استفاده کرده و خواسته اند از وضعی که بدین طریق، و مخصوصاً بر اثر شکست بلاش از کاسیوس و از دست دادن قسمتی از اراضی ایفسوی فرات برای دولت اشکانی حاصل شده بود، استفاده کنند و شاید همین گرفتاری در مشرق بود که به بلاش سوم فرصت نداد تا بعد از بازگشت رومیان اراضی از دست رفته را از دست امرای دست نشانده رومی بیرون بیاورد.

گویا این موقع شناسی دولت کوشان بی ثمر نبود و بعضی از نواحی شرقی شاهنشاهی اشکانی موقتاً بدست آنها افتاد ولی در عهد بلاش چهارم که از سال ۱۹۱ تا سال ۲۰۷ میلادی شاهنشاهی می کرد، باید این محور و میت جبران شده باشد زیرا باز بنا بر همان مأخذ بودائی در آغاز جنگهای بلاش با کوشانیان برد با آنها بود ولی بعداً مجبور بعقب نشینی شدند و مقداری از متصرفات غربی خود را از دست دادند.

با توجه باین مقدمات می بینیم که امپراطوری زورمند کوشان نه تنها مدتی

شاهنشاهی ایران را از توسعه بطرف مشرق بازداشت بلکه اولاً قسمت بزرگی از تصرفات خاندانهای پارتی مشرق را از دست آنها بیرون آورد و ثانیاً تا دیرگاه بعنوان يك عامل بزرگ تهدید نظامی و اقتصادی در کنار دولت اشکانی بسر برد و همین مطالب است که باعث اشتغال سریع دولت ساسانی در اوایل تشکیل آن دولت، یعنی در دوره فرمانروایی شاپور اول (۲۴۱-۲۷۱ یا ۲۷۲ میلادی)، نسبت بکار آن سلسله شد چنانکه سپاهیان او نخست پیشاور پایتخت زمستانی کوشانیان را فتح کردند و بعد از تصرف دره سند و اشغال شهر کاپیسی نزدیک کابل که پایتخت تابستانی آنان بود، و عبور از هندو کوش بفتح بلخ و سمرقند و تاشکند توفیق یافتند و بدین طریق يك امپراطوری نیرومند که دو قرن تمام شاهنشاهی اشکانی را از مشرق تهدید میکرد از میان رفت و فقط آثاری از دوره درخشان خود در دل خاک باقی نهاد که نزدیک هفده قرن بعد از آن موضوع خوبی برای کار باستان شناسان زیرک اروپائی گردید .

عجب آنست که تاریخ نویسان ایرانی در قواریخ منظم و مدون خود از شرح چنین سلسله مهم و دوره پراهمیتی غفلت کردند. شاید علت اساسی این امر ذهولوی باشد که معلول گذشت قرون و صرف دهور است . اما این مطلب زیاد قابل تأمل نیست زیرا در تاریخ نویسی ایرانیان نظیر همین غفلت را نسبت به همعصران شاهان کوشانی یعنی اشکانیان هم ملاحظه می کنیم ، همان سلسله مهمی که فردوسی درباره آن میگوید :

چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان
نکسبید جهان دیده تاریخشان
از ایشان جز از نام نشنیده ام
نه در نامه خسروان دیده ام
در مآخذ دیگر فارسی و عربی هم که اسم بعضی از شاهنشاهان این سلسله عظیم آمده مطلب بنحو اجمال و اختصار ذکر شده است زیرا مآخذ همه آنها یعنی خداینامه و دیگر منابع پهلوی نظیر همین بی عدالتی را درباره آن سلسله مقتدر و مدافع بزرگ ایران کرده بودند و شاید علت واقعی امر دشمنی دیرین ساسانیان با خاندان سلطنتی اشکانی و بیم از بازماندگان آن سلسله در شمال و شمال شرقی ایران بوده است .

اما اگر منابعی که زیر نظر مقامات رسمی دوره ساسانی ترتیب یافته یا

از مآخذی که تحت تأثیر آنها وجود آمده بود، بگذریم ملاحظه میکنیم که ذهن داستانگزاران ایرانی نقیصه کار دسته دیگر را جبران کرده است. مقصود از این داستانگزاران راویان اخبار تاریخی ایران است که مطالب خود را بصورت قصه های منظم بیان میکردند و روایات شفاهی آنان شامل مطالبی از تاریخ ایران شرقی با بعضی نفوذها از تاریخ قسمت غربی ایران قدیم مخصوصاً تاریخ دولت هخامنشی بوده است.

قسمت بزرگی از وقایع پهلوانی دوره سلطنت کیانیان در شاهنامه انعکاسهای مهم و گاه صریحی است از تاریخ دوره اشکانی مخصوصاً تاریخ خاندانهای از قبیل دولت هند و پارت در سیستان و سند، و گودرز یان در کرگان، و سلطنت های سلاطین مهمی مانند و لاش سوم و چهارم و اردانش و نظایر آنها. اتفاقاً روابطی که میان همین دسته از امرا یا شاهنشاهان اشکانی با کوشانیان در تاریخ ملاحظه میشود در داستانهای شاهنامه نیز منعکس است منتهی در اینجا کوشانیان بصورت پهلوانان کشانی در شمار متحدین تورانیان با ایرانیان جنگ میکنند و بنا بر آنچه از ظاهر داستان برمیآید زورمندترین متحدین آنان هستند و با اقوام دیگری از قبیل سگساران (سکاها) و سقلا بیان (اسلاوها) و هندوان از ولایت سند، و چغانیان و شگنیان یعنی همانکه امروز چغنی میگوئیم، و حتی چینیان که مقصود زردپوستهای آسیای مرکزی است، برضد سردار بزرگ ایران گودرز کشوادگان همکاری میکنند، و تمام وقایع آنها که سرانجام بدست رستم یعنی همان رتستنخ (Rotstakh) متون پهلوی پایان میپذیرد، تحت عنوان «داستان رزم کاموس کشانی» در شاهنامه فردوسی ملاحظه میشود. فردوسی داستان این رزم را همچنانکه خود گفته است از یک مأخذ مکتوب فراهم کرده است که مبنی بود بر روایات قدیم.

کنون رزم کاموس پیش آورم	ز دقتنر بگفتار خویش آورم
بگفتار دهقان کنون باز گرد	نکر تاجه گوید جهان دیده مرد

این داستان متکی است بر داستان طولانی دیگری که عبارتست از لشکر کشیدن طوس به ترکستان و شکست او و بازگشت به ایران زمین. در این جنگ از مهم ترین

وقایع، قتل فرود و پلاشان است بدست فرزندان گودرز که انعکاسات بسیار صریح و روشنی است از اختلافات میان گوترزس گئوپوتروس (Gotarzes Geopothros) و خانواده او با واردانس پسر اردوان سوم که بسال ۴۲ میلادی شاهنشاهی یافت و بسال ۴۶ میلادی در حال مراجعت از گرگان ناگهان کشته شد. بنابر بعضی روایات این گودرز همان برادر واردانس و پسر اردوان و شاهنشاه سخت گیر اشکانی بود و بهر حال وضع او و واردانس مشابهت بسیار با داستان فرود شاهزاده کیانی در شاهنامه دارد که بدست خاندان گودرزی در حصار گاه خود از میان رفت.

واقعه پلاشان هم انعکاسی است از اختلافات میان خاندان گودرز، که ملوک-طوایف هیرکانیا بوده اند، و بلاش اول که از سال ۵۱ میلادی شاهنشاهی یافت. شورش حکام هیرکانیا همچنانکه میدانیم طولانی و مخالفت آنان با بلاش جدی بود چنانکه گویا بارو میان ازر در اتحاد درآمده و ظاهراً با کوشانیان که اوایل دوره فتوحات خود را میگذرانیدند روابطی ایجاد کرده بودند که قاعده نبایست پایدار و مستمر مانده باشد. علی‌ای حال در شاهنامه پلاشان از دشمنان ایران شمرده شده است و علت آن طبعاً اتکاء مطالب برداستانهای مربوط بخاندان گودرزیان گرگان است که در نواحی شرقی ایران شایع گردیده و استقلال طلبی آنان در مقابل دولت مرکزی اشکانی بصورت مبارزات شجاعانه در آن داستانها جلوه گر شده بود.

بعد از داستان پرماجر ای مذکور همچنانکه گفته‌ام داستان رزم کاموس بمیان می‌آید که در آن گودرز سمت فرمانروائی دارد و عده کثیری از خاندان خود را از دست میدهد. مسلماً اساس داستان دشواری هائی است که بعد از دوره پیشرفت و کامیابی سابق برای خاندان گودرزی هیرکانیا پیش آمد و آنرا ضعیف و ناتوان نمود و استعمادی ندارد که این دشواریها موروث فشارهای کوشانیان در دوره قدرت آنان، بر ولایات شرقی اشکانیان و مخصوصاً بر گرگان بوده باشد زیرا چنانکه میدانیم دولت کوشانی برای در دست داشتن راه تجاری با روم حاجت مبرمی بتسلط بر سواحل شرقی دریای مازندران داشت. در داستان رزم کاموس بعد از آنکه پادشاه توران از تقویت سپاهیان ایران

با عناصر مختلف مخصوصاً گودرز و فرزندان و قوای کثیر او آگاه شد از خاقان و از کاموس کشانی یاری گرفت و نزد پیران سردار خود فرستاد .

که آمد ز هر جا فراوان سپاه کند چون بیابان بروز نبرد که بگذارد از چرخ گردنده سر سر زنده پیل اندر آرد بزیر جهانگیر و نازان بدو تاج و گاه بر آرد ز گودرز و از طوس کام سپاهی که بود اندر آباد بوم که جسمش ندیدست هر گز شکن چو خشم آورد باد و برف آورد	به پیران فرستاده آمد ز شاه سپاهی که دریای چین را زگرد یکی مهتر از ماورالنهر در تنش زور دارد بصد نره شیر به بالا چو سرو و به دیدار ماه سر سرفرازان و کاموس نام ز مرز سیبچاپ تا مرز روم کشانی چو کاموس شمشیرزن همه کارهای شگرف آورد
---	---

در اینکه اسم کاموس قابل انطباق بر کدامیک از اسامی شاهان مقتدر کوشان باشد فعلاً اظهار روشنی نمیتوان کرد فقط به محققان تاریخ کوشانی و به باستانشناسانی که از راه حفاری و اکتشافات خود دنبال یافتن چنین اسمی بروند، توصیه میکنیم که چندان به انطباق سنوات سلطنت بازماندگان وی بدوره معین و مصرحی توجه نکنند، زیرا در داستانهای حماسی و قهرمانی هیچوقت چنین صراحت و قاطعیتی در تاریخ مناط اعتبار نیست. این کاموس هر کدام از پادشاهان و سرداران کوشانی بوده باشد از جمله مقتدرترین آنهاست و اگر چنین باشد چه مانعی دارد که او را بر کانیسکا انطباق دهیم زیرا تغییر نام در این مورد بهمان حد از احتمالست که مثلاً درباره نام مهرداد به میلاد و نام سپنددات به اسفندیار و نام گندافرز به برزافره و سپس به فریبرز و بسی از نامهای دیگر که از صورتهای قدیم خود در شاهنامه بصورتهای بسیار جدید و گاه خیلی دور از اصل تبدیل یافته است.

خاصیت کار کاموس در این داستان از شاهنامه در آنست که اولاً معتقد به هیچگونه سهل انگاری و استمهال نسبت بنیروی جنگنده ایران نیست و از طرفی دیگر خود و سردار بزرگش اشکبوس مرکز قدرت و موجب اصلی

مقاومت سپاه توران در برابر قوای ایران محسوب میشوند و وجود آن دو مایهٔ رعب و هراس عظیمی در میان سپاه ایرانست .

کاموس در این لشکر کشی ، که در شاهنامه با سم تورانیان تمام شده است ، قصد فتح تمام ایران و قتل و غارت این سرزمین و برانداختن حکومت آنرا دارد و چون پیران پیشنهاد آسایش بخاقان و همراهانش کرد ،

چنین گفت کاموس کاین رای نیست	بدین موش اندر مرابای نیست
بدین مایه مردم بدین گونه جنگ	چرا جست باید بچندین درنگ
بسازیم و یکباره جنگ آوریم	بر ایشان در و کوه تنگ آوریم
به ایران گذاریم از ایدر سپاه	نمانیم تخت و نه تاج و کلاه
بر و بوم یکباره ویران کنیم	بکام دلیران و شیران کنیم
زن و کودک خرد و پیرو جوان	نه شاه و کنارنگ و نه پهلوان
به ایران نمانم بر و بوم و جای	نه کاخ و نه ایوان و نه چار پای

این ابیات باید نشانهٔ مقاصدی باشد که پادشاهان فاتح کوشانی نسبت به ایران و یبلاقل نسبت بمتصرفات گودرزیان و متحدین داهی ایشان داشته و گویا بر اثر همین مقاصد جنگهای سرحدی خونینی را بر راه انداخته و آسیبهای بسیار به قوای گودرزیان رسانیده بودند .

داستان رزم کاموس کشانی یکی از داستانهای بسیار طولانی شاهنامه است که سرانجام بعجز گودرز و فرزندان و نبیرگان وی و دخالت بی اثر فریبرز که شباهت بیکنوع شکست و ناکامی دارد می انجامد . آیامیتوان این دخالت مقرون بترس فریبرز یعنی برزافره را نشانه‌یی از عدم مقاومت اعقاب گندافرز در مقابل تعرض کوشانیان شمرد ؟

با کشته شدن اشکبوس کشانی و کاموس کشانی بدست رستم شکست تورانیان از ایرانیان مسلم میشود و تمام متحدین پادشاه تورانی طریق فرار میگیرند . اما اینسکه این رستم یا رستختم متون پهلوی کیست باید در بحث دیگری حل شود ، منتهی باید در اینجا بیادداشت که در حماسهٔ ملی ما تمام مبارزات ایرانیان در مشرق در برابر یک قوم بنام تورانی و یک کشور بزرگ که تورانزمین باشد انجام میگیرد زیرا همه این داستان ها مبتنی است

بر کشمکشهای اقوام آریائی ایرانی مشرق با يك دسته از همنژادان خود که در اوستا توئیبری Tuirya نامیده میشوند و پادشاهان و سرداران بزرگشان در اوستا «فرنگر سین» و «اغر ارث» و «گرسوزد» و «ارجت اسپ»^۱ یعنی افراسیاب و «اغریرث» و «گرسوز» و «ارجاسپ» نام دارند که خاندان د واسکی^۲، یعنی اخلاف «واسک»^۳ که در زمان های بعدی به «ویسه» تبدیل شده است، با آنان همکاری میکنند و از این پسران «واسک» در شاهنامه نام چندتن را ملاحظه میکنیم. در روایاتی که جانشین اشارات اوستائی گردید همه دشمنان شرقی ایران تورانی و یا متحدین تورانیان دانسته شده اند و از اینجاست که می بینیم کوشانیان هم که خود يك قدرت معتنا به در مشرق بوده اند زیر دست و بفرمان پادشاه توران به ایران حمله میکنند همچنانکه نژاد های قوی دیگر از قبیل شکمی ها و اسلاوها و نظایر آنها.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی

۱ - تلفظ این اسامی بترتیب زیرین است :

Frangrasyana. Aghraêratha. Krêêvazda. Arêjat - Aspa

Vaesaka - ۳

Vaesakaya - ۲